کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه ۱- منظومه در منطق از علی بن حسینی
مؤلف ۲- منظومه مطولة از علی قلندر
مترجم و منظومه سوم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۶۵
شماره ثبت کتاب ۹۱۳۱۱
۱۲۶۹۰
۱۳۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه ۱- منظومه در منطق از علی بن حسینی
مؤلف ۲- منظومه مطولة از علی قلندر
مترجم و منظومه سوم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۶۵
شماره ثبت کتاب ۹۱۳۱۱
۱۲۶۹۰
۱۳۲

۱۲۶۹۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب ۹۱۳۱۱

کتاب مجموعه ۱ منظومه در منطق از علی بن حسینی

مؤلف ۲ - منظومه ... از ...

مترجم و منظومه ...

شمارهٔ قفسه ۱۵۷۶۵

جلسه ۲۲
۱۳۷۹/۷/۱۱

۱- منظومه در منطق از علی بن حسن جامی
نسخه از قرن سیزدهم / جزوه کوچک و کم حجم.

۲- منظومه صلوة از بوعلی قلندر / جزوه کم حجم.
و منظومه نوحه. از ۱۲۷۱ هجری

~~۳- جزوه مطولی. قصیده در مدح ... قصیده ...~~

۴- مسئله

جمعاً / ۱۰۰۰۰۰ ریال
یکصد هزار ریال

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه ۱- منظومه در منطق از علی بن حسن جامی
مؤلف ۲- منظومه صلوة از بوعلی قلندر
مترجم و منظومه نوحه
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۶۵
شمارهٔ ثبت کتاب ۹۱۳۱۱
۱۲۶۹۰

۱۲۶۹۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب ۹۱۳۱۱

کتاب مجموعه ۱- منظومه در منطق از علی بن حسینی

مؤلف ۲- منظومه صلوة از علی قلندر

مترجم و منظومه نوحه

شمارهٔ قفسه ۱۵۷۶۵

۱- مجموعه منظومه منطقیه [illegible] قطب و رساله [illegible]

و رساله ها از ابوالحسین [illegible]

حاوی ... / دوات ...

جلد ۲۲

۱۳۷۹/۷/۱۱

۱۵۷۶۵
۹۱۳۱۱

۵۲۷۵۱
۱۱۲۶/۴

بسم الله الرحمن الرحیم

توحید باری تعالی

بنام حق بر زبان همی رانیم | که بجان و دلش همی خوانیم
ملک و صانع قدیم و حکیم | خالق و رازق و رئوف و رحیم
هر چه هست از بلندی و پستی | هم ز وی یافت صورت هستی
طاعت اوست فرض عین شده | بر همه خلق همچو دین شده
داد ما را کتاب تا خوانیم | کرد ما را خطاب تا دانیم
هر که چه از وصف غیر آن کردن | نیست کو را بجز زبان کردن
هر چه او گفت آن کنیم همه | طاعت او بجان کنیم همه

روز و شب طالب قبول وییم | پیرو امت رسول وییم

نعت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

شکر حق را که پیشوا داریم | پیشوایی چو مصطفی داریم
مهتر و بهتر و گزین همه | سرور و خاتم نگین همه
او شریعت بیان کند ما را | او طریقت عیان کند ما را
صلوات خدای بر وی باد | تا بروز جزا بیابی بیاد
امت او و دوستدار وییم | دوستدار چهار یار وییم
چون ابوبکر و هم عمر عثمان | مرتضی دون علیهم الرضوان
رحمت حق نثار یارانش | باد بر جمله دوستدارانش

آغاز کتاب مستطاب . و احمد از زبان مصنف کتاب

ای مصلی بیا طهارت کن | خانه دین خود عمارت کن
چون بیاری طهارت ظاهر | باطنت نیز خوی کند طاهر
آن طهارت که غسل جسم آمد | طهارت را بهشت قسم آمد

تن بغسل و وضو چو پاک کنی / آب گر نیست قصد خاک کنی
شرح اینها به شش نوع را گویم / زانکه چون کاتبی شرع را گویم
در طهارت فرائض و سنت / بر تو خوانم روان و بی منت
پس بیان نماز و روزه کنم / تو شنو هم بشرح روزه کنم
ابتدا است و نماز باید کرد / دل مقام نیاز باید کرد
روز محشر که جان گداز بود / اولین پرسش نماز بود
پس مکن در نماز ها تقصیر / تا در آن روز باشدت توقیر
خود ثنایی چه پس نکو گفته است / در معنی نکو چون سفته است
غم دنیا مخور که غم دین است / همه غمها فروتر از این است
غم دنیا مخور که بیهوده است / هیچ کس در جهان نیاسوده است
من بعجز و قصور معترفم / نه چو نادان با حمق و خرفم
پیش ازین گفته اند اهل سلف / عذر من ضعف قد استهدف
یک بر قدر خویش کوشیدن / به ز بیکاری و خموشیدن

من بقدر مجال کوشیدم / قصه را برین نظم پوشیدم
نکته عیب گر تو بتوانی / که در رو حله بپوشانی
در سبب نام این کتاب که چیست تا ازد / لانش خرج جوش نیستی بشنید ازد
صد و هفتاد بیست و ده باشد / لا جرم روز کار الحساب است
موجز و دلپذیر اختاد است / لا جرم بی نظیر افتاده است
این ترا یک کار رز شرف است / نام او در جهان به هر طرف است
از بخارا است مولد و نسبتش / وز خرد رشتا علوم ملتبسش
یا الهی بده تو توفیقم / راه بنما بسوی تحقیقم

باب اول در بیان وضو و این مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول در فرائض وضو

در صباح و رواح و لیل و نهار / در وضو نیست جز فرض چهار
شستن روی و دست و مسح سر است / شستن پای نیز معتبر است
ریش و مسح سر فرض باید دید / لا زمش هیچ بر تو باید دید

فصل دوم در سنتهای وضو

سنت آید حدود ده باشد   هر که در سنت مرد ره باشد
شستن دست پیش هم آن است   نام حق گفتن از دل پاک است
مضمضه مسح گوش و استنجا   بسه کرت شستن اعضا
نیز انگشت بایدت تخلیل   سنت آمد ز مصطفی بقیل
باز تخلیل لحیه را سنتاق   گفتم این جمله را علی الاطلاق
عضو گر تر کنی روا نبود   وا افزون آب جز دوا نبود

فصل سوم در مستحبات وضو

در وضو گفتش ز مستحبات   نیت و زان پس سواک ثبات
هم سر مسح در لگن ترتیب   بعیا حق بود دلیل از تادیب
گر تو مسح از عمل اگیری   مسح کردن از این قبیل گیری

فصل چهارم در مکروهات وضو

آب اندر دهان و در بینی   بکف چپ [illegible] بینی

ابرا

آب بر روی سخت تر کردن   عورت خویش را نظر کردن
خرج در آب بیشتر از عمدا   سخن اندر مقام استنجا
ور تو بینی برست آن نیز   ور خیانیا کراهیت ما نیز
هر که این شش کراهیت داند   دایم اندر رفاهیت ماند

باب دوم در بیان شکننده‌های وضو

آنچه از پیش و پس عیان گردد   آید بیشتر از زبان گردد
مگر آن باد کان ز پیش بود   که وضو هم بجای خویش بود
ریم و خون گر روان همی باشد   قی که پر دهان همی باشد
خواب تکیه زده وضو شکند   تکیه بر خواب هیچکس نکند
قهقهه در نماز و بیهوشی   باز دیوانگی و مدهوشی
هر کجا شد عیان مباشرت فاحش   فرج بر فرج و نیز در بالش

باب سوم در غسل و آن مشتمل است بر ۳ فصل

فصل اول در بیان فرضهای غسل

هرکه با دانشش ز تمیز بود   فرض در غسل او سه چیز بود

آب در بینی و دهان کردن   بر همه عضو خود روان کردن

فصل دوم در بیان سنتهای غسل

سنت غسل جملگی پنج است   یاد گیرش که بهتر از گنج است

شستن دست و فرج باید پیش   دور کردن نجاست از تن خویش

پس وضو ساختن ز بهر خدا   شستن تن سه بار سر تا پا

آن زنانی که موی را بافند   شاید آن مویها را نشکافند

در تک مو چو آب را رانند   بافته خشک همچنان مانند

فصل سیوم در بیان مقدار آب

وضو و غسل

مکن اسراف ها جانی   چون که لا تسرفوا همی خوانی

تلف آب چون روا نبود   تلف عمر چون خطا نبود

در وضو آب یک من و نیم است   غسل را چار من ز تعلیم است

در وضو

در وضو کن نیت و استنجا   دار مر دست و روی پایینی را

پس بدان نیم من که میماند   پای را شوید آنچه می داند

همچنین گیر غسل را تعلیم   بر سر خویش ریز دو من و نیم

هست این احتیاط در خاطر   که بود سنت نبی پیدا

ور تو ای خواجه بر تن حبیبی   نیست اسراف هرچه می گویی

باب چهارم در بیان آنچه غسل را واجب می کند

گر تو خواهی که شرح آموزی   بایدت چند و چند سوز بیی

آنچه از وی سوال خواهد بود   نزد کم ملال خواهد بود

در طلب کردن حقیقت کار   از خدا شرم دار و شرم مدار

غسل از پنج چیز فرض شود   بر زن و مرد همچو فرض شود

چون شود پاک زن ز حیض و نفاس   غسل واجب شود ز شرع و قیاس

هر زنی را که گم شود ایام ... غسل باید بهر نماز مدام

مرد را چون ذکر چنان گردد ... که در اندام زن نهان گردد

غسل واجب شود از آن حالش ... گرچه انزال نیست از آنش

غسل واجب کند جنابت هم ... بر زن و مرد ای مدار کرم

باب پنجم در بیان تیمم

چار چیز است در تیمم فرض ... میدهم من ترا بدانش عرض

نیت و قصد خاک ای سرور ... خاک از جای پاک ای معتبر

نیت اینست کز غبیدی ... که نماز است مباح گردد نی

چون زدی هر دو دست را بر خاک ... پس بمالش بروی گردی پاک

پس دگر بار هم زنی در حال ... هر دو ساعد بمرفقین بمال

در تیمم مرا بدین چار است ... گر شود فوتی چهار ناچار است

نزد ما شرط نیست استیعاب ... در تیمم تو گفته را دریاب

هر چه زان ناقض وضو باشد ... ناقض این تیمم او باشد

وانکه قادر شود بر آب طهور ... زو شود در زمان تیمم دور

گر که میلی ز آب دور بود ... این تیمم ورا طهور بود مر را

ور بود آب کمتر از میلی ... نیست روا زو نفس میلی در

میل در شرع ثلث فرسنگ است ... گز ترا واقف است و فرسنگ است

ثلث فرسنگ هست چار هزار ... از قدمهای اشتر رهوار

باب ششم در بیان نماز مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در فریضهای نماز

هر که او طالب لطیفه بود ... مقتدا اش ابو حنیفه بود

او در اسلام صوفی و صافی ... در شریعت وفی و هم وافی

گشته بر ز فتیا به مذهب او ... زانکه صافی تر است مشرب او

شرط کن این دو شش فریضه کنون ... ششمین در درون نماز شش بیرون
تا نماز تو با نور گردد ... فرض و سنت همه روا گردد
آنچه بیرون کنون ترا فرض است ... عرض دارم که موضع عرض است
نیت است و طهارت و تکبیر ... پوشش عورت و مکان طاهر
هم ز اسلام بایدت خواندن ... روی با سمت قبله آوردن
شش دیگر در اندرون نماز ... فرض کن ای مرد نمازی بی نیاز
آن قیام و قرائت است و رکوع ... قعدهٔ آخرین و سجده خضوع
پس برون آمدن ز فرض شناس ... از نماز ای پسر به عقل و قیاس

فصل دوم در واجبات نماز

واجبات نماز هفت است ... وانکه از مصطفی یقین رفته است

فاتحه

فاتحه ضم سورهٔ قرآن ... در دو رکعت اول از فریضه بخوان
لیک اندر تطوع و سنت ... سوره با فاتحه بکن ضمت
کاخرین هم چو اولین باشد ... سوره با فاتحه قرین باشد
در بلندی بلند باید خواند ... وانچه پست است پست باید خواند
قعدهٔ اول از وجوبات است ... باز در آخرین تحیات است
نیز در وتر شد قنوت عیان ... باز تعدیل جملهٔ ارکان
لیک در عید واجب افزاید ... زائد تکبیر عید می باید

فصل سوم در بیان سجدهٔ سهو

سجدهٔ سهو با روایت هم ... واجب آید باتفاق امم
ور فتد آنکسی که حیرتی دارد ... ور نه در این راه نیستی دارد
سجدهٔ سهو را بیان کردن ... وانچه مشکل بود عیان کردن
گر سبب فرض را کند تاخیر ... یا کند ترک واجبی از تقصیر
سجدهٔ سهو را چرا نکند ... جبر نقصان آن نماز کند

١٢٧

ای مصلی بعد ازین وقت سلام　　گو بیاور آنکه بباید سجده تام
اینچنین است مذهب نعمان　　اوشنوی حقجو ز در مسلمان
از بیای سهو وقت سجده‌ها است　　شرح آخوند کبیر اینچنین است
هر امامی که مقتدی باشد (را نماز)　　سهو او سهو مقتدی باشد
مقتدی را که سهو افتاد است　　سجده سهو او نه معتبر است
سهو او را امام برگیرد　　طاعت او خدای بپذیرد

فصل چهارم در بیان استحباب نماز

سنت اندر نماز آید بیست　　ده از آن قولی است و ده فعلی است
اول قولی است هست استفتاح　　بعد از آن دان دعای عوذ گفتن فلاح
زان پس تسمیه است و آمین است　　سمع الله گفتن از ربنا لک است
سمع الله امام بردارد　　مقتدی ربنا لک آغازد
باز تسبیح در رکوع و سجود　　نیز تکبیر در هبوط و صعود
فاتحه در دو رکعت اخیر از فرضها　　گیر سنت ولی مگر از فرض

بی ادن

پس برون آمدن بلفظ سلام　　نزد ما سنت است در سلام

سنتهای فعل نماز

سنت فعل در نماز ده است　　بانگ تکبیر اگر ز جهره است
هست رفع الیدین تا اذنین　　وانگه بر جای سجده وا دو عین
بعد از آن دست راست ای حبیب　　بنهند زیر ناف بهر ادب
مر زنان را بجمله احوال　　دست بر سینه به بود هم حال
دست بر زانو نهد در رکوع هم　　پشت هموار وادارد گوز هم
سجده آید در میان دو کف　　شکم از ران دور و دست از دف
نیز بر پای چپ نشستن بنه　　سر انگشت سوی قبله کنی
باز گردیدن روی وقت سلام　　به یمین و یسار خویش تمام
گر کسی بر تو سنت اندازد　　مستحب راز سنت انگارد
اینجا دست بر ز نور در حکمت　　مستحب دور نیست از سنت
بعد از آن هرچه هست آداب است　　یاد کن آنکه نسخه کتاب است

باب پنجم در نمازهای فرایض شبانروزی

آنچه فرض است در شبانروزی — هفده رکعت بود ای ذوفنون
دو به صبح و چهار به پیشین راست — چار در وقت عصر تعیین راست
سه به شام و چهار وقت خفتن — زین فزونتر نمی‌توان گفتن
وتر از واجبات می‌دارند — بر همه واجبست اگر آرند

باب ششم در بیان سنتهای مؤکدهٔ شبانروزی

علما گفته‌اند بی شبهت — هست سنت دوازده رکعت
شش به پیشین گزار و دو بسحر — دو پس از شام و دو بخفتن در
سنت خاص صلوة این است — آنچه سنت مؤکدات این است
غیر ازین هرچه هست نافله است — خواه کم یا اکثر کافله است

باب هفتم در بیان روزهٔ ماه رمضان

[illegible] که شرع کرد ادانی — روزه جز قهر نفس شهوانی
از جماع و شراب دور شدن — وز همه خوردنی نفور شدن

وافی دایم

فرض دان جمله روزه را نیت — تا بیابی ز روزه امنیت
نیت روزه گر ادا نبود — در قضا جز بشب روا نبود
نیت روز فرض و نذر حلال — تا به پیشین زوال هست روا
آنچه باطل کند طلب بکنی — نیست روزه جز بنیت یکنی
لمس و بوس و در خلال جو بنهد — نیست نقصان بروزهٔ تو بدید
گر کسی از سر دو جا حرکت کرد — نی ترش باید ورا ملامت کرد
همچنین گر کسی دهان بچشید — روزه باقی است گر فرو نکشید
روزه باقی بود و بی مکروه — از کراهت مباش بی اندوه
ور گرفت صبح در دهن و سر — بر سر و چشم نیست جرمه
نان که از بهر طفل می‌خایند — علما اندرین چه فرمایند
گر ضرورت بود روا باشد — بی ضرورت خوی خطا باشد
بخورد موی سر ز گنی و خورش — هست هر دو کراهتی و مرا
روزه است همچنان باقی — گر توی سیر داری مشتاقی

در بقصد دست خوردن گناهست | لازم آید قضا و کفارت
مر خوری که آنچه مرد غذا میشود | بر تو لازم بجز قضا میشود
همچو سنگ و کلوخ و آهن و زر و سی | میشود زین قبیل کل مسموعی
در تکلم اگر مشروع کنی | پس رجوع ار برای هیچ کنی
تا توانی ادایش باید کرد | نزد نعمان قضایش باید کرد

باب دهم در بیان کفارهٔ روزهٔ ماه رمضان

گر کسی قصد کرد در خوردن | بنهار و جماعت کردن
شصت مسکین طعام باید داد | یا یکی بنده کردنی آزاد
یا دو مه روزه را پیاپی دار | تا شوی از حیات برخوردار

خاتمه

از برای تو اینقدر گفتم | یادگیری که مختصر گفتم
هر که این را بصدق بر خواند | واجب و فرض و نفل حق داند
نود و هشت و ششصد سال | از وفات رسول تا این سال

بنیمهٔ

بنیمهٔ از جمادی الاول | بود کاین نظم گشت مستکمل
رحمت حق نثار خواننده | بازگوینده و رساننده

نوحه

چشمی اشکدن قان اولدی نظر ایله گیدی | لب پر دردی ... [illegible] ... ایکی

حزن موی [illegible] اکسک گنهکار گیدی | یار [illegible] کتان یار جدا ایله [illegible]

[illegible] آه ایله [illegible] دل [illegible] اکنون

[illegible] گل [illegible] غم خار [illegible] اکنون

مضطر [illegible] رنگ [illegible] | سخت حسرت [illegible] واحسرتی [illegible]

[illegible] | [illegible] دیدهٔ [illegible] چوآب

برفلک [illegible] مر [illegible] [illegible] اول

[illegible] واری [illegible] زاری [illegible]

[illegible] صحرا ایچکو | قطرهٔ اشک [illegible] ایچکو

قتل [illegible] ایچکو | [illegible] معلوم [illegible] گنا ایچکو

[illegible] سامان [illegible] بی سرو سامان [illegible]

جمع [illegible] باز [illegible]

[illegible]

چین مطلق بینی از ارام حسن بر در بهر — زینت گوش دامن که مهر خورشید گار
وا از خم ابر انگشت گریبان سحر — با نسیم سحری [illegible] نظر میان [illegible]

نوبهار است خزان دیده ما خشک مرا
هست گلشن بنظر خانه صیاد مرا

آه شمع [illegible] مانند جلا با مجلسو — گریه [illegible] [illegible] مجلسو
[illegible] دیوانه بنیاد مجلسو — گردش چرخ بر [illegible] دیگران مجلسو

هوس بلبل و سودای گل از یادم رفت
صبر از سینه قرار از دل ناشادم رفت

هو لیلی آه مهر [illegible] تاریک جهان — روز روشن [illegible] راست چون [illegible]
دل [illegible] [illegible] [illegible] بند در میان — سوز سینه [illegible] [illegible] [illegible] فغان

خاک از آتش غم نالم سوزانم ساخت
غرق در لجه خون دیده گریانم ساخت

خون نجیب [illegible] [illegible] سامان [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شکل

شکل امید [illegible] [illegible] صورت [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گل باکر
از [illegible] گل [illegible] گوش [illegible] دامانم [illegible]
رونق داد چون خاک گریبانم [illegible]
شربت [illegible] [illegible] [illegible] دل — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] مشکل

تشنه [illegible] چون جگر آه به سر [illegible]
گشت [illegible] بدلم [illegible] [illegible]

کو نه دام [illegible] [illegible] تقدیر [illegible] — [illegible] مطلق [illegible] [illegible]
مخلص [illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] زر دود دل دیوار [illegible]
[illegible] [illegible] چشم جهان [illegible] [illegible]

زردی رنگ [illegible] گلستان [illegible] بهار — [illegible] دم [illegible] صبا [illegible] دل بلبل [illegible]
غنچه گل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کنار [illegible]

غنچهٔ گلشن از بار صبا می رنجد

ظرف زور بست که از جام هوا می رنجد

وحشت اینک [illegible] سبک [illegible] [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] میرسی [illegible] [illegible]

لذت ره [illegible] تا بقدم سیر الست

آتش غم این گلیم اب هوایم اب است

داغ چرخ به خورشید میرسی تا نه گاه   ای دود به میری آه که دنبال گاه

[illegible] برق میرسد آتش گاه گاه   عکس [illegible] تا به میری شعلهٔ جواله گاه

رتبه شعلهٔ طور است دل کوران را

ست دعوای انا النار من قرکان را

رو به رو تا به هوس [illegible] سوراخ   هم چون خانهٔ زنبور جگرهای سوراخ

آه دلالی [illegible] سوراخ   سوزش دلی [illegible] سوراخ

من ندانم که چه آتش دل منظور است

شعلهٔ انور برقش بسوی [illegible] زرد است

[illegible] فلک روی [illegible]

[illegible] موج [illegible] غرض [illegible]

[illegible] امروز

[illegible] امروز

[illegible] گور [illegible]   [illegible] جنون [illegible]

برق [illegible]   حیرت [illegible]

عرق [illegible] شفق [illegible] فلک [illegible]

[illegible] امروز [illegible] خورشید [illegible]

گوش [illegible] هوا [illegible]   گوش [illegible]

[illegible] گوش [illegible] هوا [illegible]   گوش [illegible] سامان

گر دلم [illegible] می آید

[illegible] فریاد بیرون می آید

هو گیاگون ساقوی تشیدر سما آچیکدن بون سیاه پاه تم ابر سما آچیلی دن
کوزنگلکین خلقی تشدیدهوا آچیلی دن کتیانعم نقش بر سطوری کتابی آچیلی دن

دریغا دل زغم اخیدم بخیال دیگر است
بر زمان جای منست زار دل بخیال دیگر است

نیجه معلوم خلقه جانه بر شخصی کا غم چک ماتم نه حسابی بورسیلاری ماتم
غم سیلاری غم اوردولار سیلاری آلم سیلاری ریکوقورلار آچ بنی ایلیم

صبر و رسینه خوصبر نداردیارب
یار بی نو دلدار و با فلک رساندیارب

همنسی جانی حلالکی نو بمنی نیابخه تابته سینه بری اورخنکی بیتی یای
صدیوسیقی بیم ریخ برنی سیقی یا باتی کرکی ای بخید دیکلیکی بیتی یای

میکنم از ستمت تیغ من ماتم
دارم آن دل که خون شد جگر گوشه من بیم

بر زاد گوید گلشن یای کی نشنون کیم سرانوبه کیون در ثویای زنان جمنی

یتون اوکز

کیون جوش آرای یاریک سوال کوزنگ آکوش صونیم یاریک کس ایکی ایا دایش
میکشد دشت بخود دامن آبادی را
میفزنید گوسر تبتش نوبادی را

کیوبان بلبل یا سیر سمت سیاحت نگاه روح مجنون مجنی گیتی بی جا قطا الله
لیلای پروانه مجنی دیلیکی بیتر یای آه قبر فرهادی تیغ تیور کر انا لله
میفریند یار صیادم بسوای دار دی من
میرسد فرقه عاشق تنعمخوار ز اهل

آه بیر جنت فرالسمنی کیا نقشی بی قرب یار اکدور کی داچه دنیای
مرصاو از ریان شجر طوبا بی خیر مقدم کی گیتی یای یه کون آتای
صاف کن صاف تو بر منزل بر آلوان را
میرسد در مقدم این حکم جار رضوان را

بی آیا استوقوالاکس برینز کیکیلکی چه گریه خاته بن هیستونکی زبان کی کوکلی
آه علمانی زاری سجدان یلی کوس کیلکی حوینکر سنه یای نثار ابنی یای کیکلی

عندلیبان ساز و صحرای عدم می رقصد
آمد گرمی گلزار ارم می رقصد

نیست جاری بهر طوری که کوثر کجا　　سلسبیل آب بیابی بهار نقش
حوری تسنیم [illegible] بستر و دوائی بهشت بیا　　چشم [illegible] آن [illegible]

شاهد [illegible] بر سو نگران [illegible]
دل [illegible] رقص گلگنان عاشقان

مطرب دار [illegible] آهی کیمو [illegible]　　[illegible] چشم [illegible] سواد [illegible]
نیو [illegible] [illegible]　　[illegible] کلام

[illegible] مطلع انوار منار [illegible]
[illegible] اسرار منار [illegible]

[illegible] غم تنهایی نقشا تنها　　هم [illegible] همدم [illegible]
مسکن [illegible] تنها صحرا　　[illegible] صبا و پیغام دریا
[illegible] خسته گل [illegible]

بوی گل

بوی گل [illegible] امروز گلزار آورد
[illegible] تو [illegible]　　[illegible] نسیم صحرا
چشم ترا [illegible] بهاری [illegible]　　[illegible] تو [illegible]

[illegible] بهار [illegible]

بوی گل [illegible] امروز گلزار آرم
[illegible] تجلی [illegible]　　[illegible] چشم [illegible]
[illegible] او [illegible]　　[illegible] جای

داغ گل بر دل دیوانه [illegible]
رقص [illegible] شمع [illegible]

[illegible] نی [illegible]　　هم [illegible] صحرا [illegible]
ملک [illegible] تو [illegible] بهشت [illegible]　　[illegible] پیغام نسیم صحرا
[illegible] [illegible] گلزار [illegible]
[illegible] افکار [illegible]

[illegible]

جسگلر [illegible] سنگ جان [illegible] بنی هنجام سنا
سنتی بن نالهٔ جانسوز جگر گنجا
خوبلر [illegible] خط لباکچی بلمباکچی تکما
بیکی کور [illegible] اتیما تولبالر کو
یا من [illegible] جگر آه جگر کردی ظالم
یا من [illegible] آه جگر کردی ظالم
بارلی اندوه جدالی [illegible] لیبا تپوطی بنا
[illegible] ابروی تاز [illegible] لیباتیپورد اتیا
[illegible] اتیا
[illegible] تیپوطر اتیا
[illegible] تیار غموبی [illegible]
بار [illegible] نظار [illegible]
ماکل مملکت عشق [illegible] آی بناد
[illegible] و جفا [illegible] مجنون بناد
امتحان [illegible] منظور [illegible]
اسملی [illegible]
[illegible] تو [illegible] گردی
خاتم [illegible] وصلم [illegible] گردی
بیم [illegible] گل بو دریا

تمام الکلام

[illegible] کی [illegible] بیر بالا ارا
[illegible]
[illegible] نار [illegible] دم
کوزلری [illegible] خطلر [illegible] کوزلر [illegible]
جمع بولور [illegible] محکوب [illegible] بنما
خانم [illegible] اوتیباپانکیا
من [illegible] خوب [illegible] بولون
[illegible] بولدی
[illegible]
برنگ [illegible] تپیاوندن اوکو
[illegible]
[illegible]
[illegible]
افریته [illegible] تبنای بار

١٩٧

پرچیده آه جگر دود چراغان دارد
سوز دنباله مجنون شور چراغان دارد

کثرت ضعف سے آج اگر انگلیوں میں دم / تا وقت محکم کروں آرزی نہیں قلم

حالت ہجر عشق میں اگر جسم ہے [illegible] / [illegible]

ہوف لفظ سوختہ آید زبانم بر گرفت
نام فرہاد [illegible] بر گرفت

دل مضطرب اگر [illegible] تماشای کا / [illegible]

تو گلہ [illegible] / [illegible]

حال جمعیت من دیده پریشان یا بینی
خط می بینی و بر کر تحریر تماشا بینی

ای فلک تو نے تو یہ ظلم کیا [illegible] / [illegible]

داغ دل [illegible] / [illegible]

مرحبا حرمت ما جان بلب باد دارستم

مرحبا

مرحبا عزت ما در دکنان داشتم

کوہ سا غم تنہا یہ دنیا میں نکلا یا ہمیں / سنگ ویراں کیا [illegible] کو سایا ہمیں

زندگی کا یہ گیسو آرام نہ یا یا ہمیں / ہر گھونٹ غم تو نے او تنہا یا نہ او تنہا یا ہمیں

افسر باد بصیر حال دیوانہ تو
می‌سزد مردمک دیدہ شود خاک تو

کیا کہوں بات فلک [illegible] / [illegible] سمجھا یا

بیا یا نکل عشق کا الف [illegible] / [illegible] آیا

بہ تمنای [illegible] تو طلبگار شدی
بیزار آید آخر [illegible] شدی

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] آتش سوزاں دارد
قطره [illegible] آه جانب طوفان دارد

بیله بلایی کاه چیقماغینی اسکا بکوردا   بیله صلای تبسمنی اکا بکوردا
بیله گوهری ابرو نمای کراسکا سنا   بیله عالمی گوهرفزای یا اسکا جینا
تسلیم اتکوزیک اکو آمد جرخ اعلی
گر شیخ و عرشی معلّی اکا مقامش اکدی
بیله دلکش بیکاه چون ابر تیغ شعله او کا   بیله فتنه‌لی که طوفان غمو با اسکا
بیله ی زاغ که نحو رشتیلی دراسکا   بیله یادم صوری چیبو کا اسکا
عرصه شور قیامت زگلستان او
وسعت عالم لاهوت خیابان او
نیک و بد عشقکا سیمینی سنایاتجکو   بر گذری زیر و زبر او کا یچمایا تجکو
بر یقین میل کیما ایک نرا ایا تجکو   دیکلیم قسمت روزی دیکلیا یا تجکو
صبر کن صبر که خوش تر اسامان نیست
نقل شتنور با خود ساخته را درمان نیست
بنجه غم‌های بیلا او کی گرفتار کره ماف   بیک ایشی بیلا تو مولا بیزار کیاه

تشنه حلق ساک اب توین سیزاو ادا کرمای   توین رسوای کوچه بازار یک مای
جون سر زلف برشان منیم اکنون کرتوکی
بسته و خسته و حیران منیم اکنون کی توکی
شبنم اساس بر اب کود امان یو رکا   مثل گل چاک چاکی بولوبتی کریبان کا
مضطرب بولدی جای بر بستان اسکا   غنچه بولدی اوز باغی جبران اسکا
گیت شیوه سری کیت زخود بیخبری
گفتوایت خبر ز ده خشتر بولو حرکری
کونکلی محال ملالت کارنا پاکای   بولدی رحم کیف او قسمی ملالت یابای
دل اغو شکلی نسر کونکل بیگانه یابای   بولدی بر تیم دیوانه بیا کزیابای
سخت اشفته و مجنون کدام ست اکنون
سر بسر خسته و رنجور گدام ست اکنون
لوب نه موسی وی با ریشتی بیا   اور مصیبت ین گرفتار کیلتی بی
هر بی افسرده و بیمار کیلتی بی   ناتوان کیتی بی اور زار کیلتی بی

نیک و بدیده ونان شار بمیدانم گیریت
گشته بخم و بیداد بمیدانم گیریت

ساریغ اون حرف بخمودی وظیفا گا | راستی نیزه نم جانسوزی شیوه کا
مانگنا موتکا بردمی طریق کا | بیچاکونکی اوزمانی رسوا کسکا

الملت ونموده کرا مایه فریادکرا
رتبه قتی کرا منصب فرهاد کرا

هرلکی نالم بر و د ... کی سکور بط | ظلم و تشنیع بیان و ... سکور بط
عاجی گرمی ... دم ... کی سکور بط | اوز گیوم ... گیروا ... سکور بط

گیریت آیاکسن گونشم تنهائی زا
گیریت بغز ... اسباب شکیبائی زا

مرتعش گونکای از قطره سیماب کیطع | گونکا ... برچا ... گودار کیطع
گونکلا شمی گرفتاری دوا ... | جاو ... ارباب ... کیطع
زخمی عشق بخوبه بسمل وار ... کیریست

مقطع

مقطع و نوحه رو متبدل و خوار کیست

تهک کیاهای تجلی سو مرتبه همی کیاهیا | که نظا یوالیوس اک عشقا گونجه‌هاین بجا
کیاکردن های جو کیاه مینه نه توغما | تو خجیا کیا ات دیکیلی و سیابابا

بی بزرگ لفقعل بزرگان نه خطای دارد
هر عمل اوروهه هرکس جزای دارد

بسمل ازکوزکی قصد نجم کام تنها | کیدیا گنی دیک ... ایت نوح
گل بی بلبلی کیماس نوام شم اورجا | اینی ... توی گاری ... بوتا

گشتم و خجز و تسلیم و رضایم آخر
بخطا بعصم ام اول بخطایم آخر

تمام

۱۶
تاریخ بیست وششم شهر محرم الحرام ۱۲۷۱ سنه هجری
بعد ناکنور دیوان [illegible] محمد حسن علی [illegible]
بخاطر مشفق [illegible] بخط [illegible] اتمام یافتم

بسم الله الرحمن الرحيم

ان منطق اجل ما اشتملا ... على ثناء الله عز وعلا

احلاه مصدق ومذعنا ... بان لا اله غيره لنا

ثم صلوة الله تترى ابدا ... على النبى الهاشمى احمدا

واله الحجة فى المعادى ... على الورى معرفتى العبادى

وبعد فالعبد المسمى بعلى ... نجل الحسينى الجاسى العاملى

يقول هذا تحفة للمبتدى ... ترشده الزاره فيهتدى

جعلته منظومة ليسهلا ... عليه ان يحفظها مشتغلا

وربنا اسئل ان يوفقا ... قاريها الحل ما قد اغلقا

العلم تصديق الى ان كانا ... بنسبة موجبة اذعانا

او نسبة سالبة كقولنا ... ذا معلى وليس زيد معلنا

وقد اتى تصور وذاك ما ... سواه من علم وكل منهما

منه بديهى ومنه كسبى ... يدركه بفكره اذو اللب

والفكر ليس كله صوابا ... بل قد يكون مخطأ كذابا

ومن يكن مراعيا للمنطق ... لم يخط فى فكر ولا فى منطق

ومن هنا علمت ... المنطق ... والغرض المقصود منه يقى

موضوعه وهو الذى قد عقلا ... من حيث ايصال الى ما جهلا

الى ج

فصل في الدلالة

وما الى التصور قد وصلا ... معرف عندهم وما الى
تصديق الحجة والدليل ... فافهم لكي تنفتح السبيل

دلالة اللفظ الذي قد وضعا ... خلافة لا غير فيما سمعا
اما على المعنى تماما او على ... جزء له او لازم له ولا
رابع والاولى هي المطابقة ... اعني التي مترتب هناك سابقة
والثانية تضمن والاخرة ... هي التزام والثلث ظاهرة

فصل في تقسيم اللفظ

واللفظ قسمان وقسم مفرد ... وهو الذي بجزئه لا يقصد
جزء من المعنى وان ذاك قصد ... فهو مركب لقسمين يرد
فمنها الذي بوصف التم خص ... والآخر الذي عن التم نقص
واول القسمين انشاء وخبر ... والثاني تقييدي او لا في الحكم
والمفرد السابق ان دل على ... معنى باستقلال فان اخلا
منه اقتران زمان ومعه ... كلمة كعالس زيد في سعه
وغير هذين اداة وسما ... كفى ومن وان ولم ولا وما

فصل في الكلي والجزئي

ممتنع الصدق على الكثير قد ... سمي جزئيا على ما قد ورد
جائزه الكلي وهو النوع ان ... لف لماهية فرده يكن

وان يكن

وان يكن جزءا لها مقوما ... او خارجا عنها فذاك قسما
فجزءه المشترك الجنس وما ... ميز الفصل وصل وما منهما
ركب بالنوع الاضافي كما ... كان للماهية الحقيقي سما
والجازم العارض اما خاصة ... ان كان يختص لا على خاصة
او عرض قد عم ان يحمل على ... تلك وغيرها فخذ او اغفلا
وما من الاعراض لا ينفارق ... فلازم وغيره المفارق
واللازم البين ما يدرك من ... تصور الملزوم او يلزم عن
صورته وصورة الملزوم ... في الذهن ان يجزم بالالتزام

فصل

خلاف هذا غير بين علم ... وهو الى القسمين ايضا ينقسم
والجنس ان لم يك فوق جنس ... فهو القريب والذي بالعكس
اعني به ما كان فوق ذا الكا ... هو البعيد فليكن في بالكا

فصل

والفصل قل فيه قريب ان يك ... مميزا عن الذي يشاركه
ماهية في جنسها الذاتي وان ... لا فالبعيد قل ايا ذا الفطن

معرف الشيء الذي يحصل في ... ادراكه تصور الشيء الخفي
فان يكن بفعله القريب قل ... حد ومنه وتام قد كمل
بجنسه القريب والناقص ما ... لم يقترن بجنسه ذا فافهما

وان يكن بالخصة قسم   بالرسم ذا فهو كالحد قسم
ذو التم ما بجنسه القريب   اقرن والناقص غير اعتقد

وصل

عرف حملية بقول الحمل   صدقا وكذبا مثل زيد مشتغل
فان حكمك بالثبوت او   بالسلب قل حملية كما رووا
ثبوت شيء للذي ماثله   او سلبه عنه اراد قابله
اولهما موجبة والثانية   سالبة كما سعاد دانية
وغيرها شرطية والمسند   اليه في حملية قد اوردا
له اسما الموضوع والمسند ثم   بسمة المحمول والذي فهم
من لفظة النسبة فهو الرابطة   وربما كانت هناك ساقطة

وان يكن موضوعها مشخصا   فسمها شخصية وخصصا
باسم الطبيعية ما موضوعها   طبيعة علومها جميعها
لم تعتبر والتي احكم على   افراد موضوع لها اذ اهملا
فيها بيان الكم فهي المهملة   كل كذا الاثنين سور الكلية
وقد اتت جزئية وسورها   بعض لدى الايجاب او نظيرها
وليس بعض ليس اخذا   وعكسه وليس كل مثل ذا
تلازمت المهملة الجزئية   تحققا ولا كذا الكلية

فصل

ان لفظ سلب جزء محمول جعل   فسمها معدولة كما نقل
وما سواها سم بالمحصلة   امثلة الكل اتت مفصلة
بقولنا زيد كريم والغني   لا شاعر وليس عمرو محسنا
وليس خالد بلا مقتدر   والفرق بين الكل لم يستتر

مبني كيفية نسبة جهة   وما عليه اشتملت موجهة
بسيطة او ذات تركيب ولا   موضع هنا بان فصلا

والشرط من شرطية تقدما   جزاؤها تال اخا قد علموا
فيها بلا ثبوت نسبة على   تقدير اخرى او به قد نقلا
ان اسمها في عرفهم متصلة   وغيرها شرطية منفصلة
يحكم فيها بتنافي النسب   او نفيه في صدقها والكذب
وهي الحقيقية او عنا فقط   مانعة الجمع اسمها بلا غلط
او كذب حسب فقرروا اسمها   مانعة الخلو فاحفظ او كما
ما العلاقة الى اتصالها   ذات لزوم ظاهر مبنا لها
وما لغير ما اتصالها اتى   ذات اتفاق اسمها قد ثبتا

وما لذاتي نسبتها كانا … فيها التنافي فاسمها قد بانا
بنسبة الا الى العناد … وغيرها ذات اتفاق باد

فصل في التناقض

تناقض القضيتين عرفا … عند اولي النظر بان تختلفا
سلبا وايجابا بحيث يلزم … من صدق كل منهما ويعلم
كون اختها كاذبة وعكس ذا … ثم ثبوت ذا بشرط اخذا
وهو اختلاف الكيف ثم الكم … ووحدة النسبة الضم تحتم
موجبة كلية تناقض … سالبة جزئية وافرضوا
ان نقيض اتى للكلي … الموجب الموصوف بالجزئي

فصل في العكس المستوي

تبديل موضوع لمحمول يجب … بقلو صدق مع كيف اذا تكب
هناك ان يبدل المحمول … بذاك فليستخرج التمثيل
عكس استقامة لحيث يستهم … وفي عليه عكس شرطية
فالعكس للموجبة الكلية … جزئية كذا لك الجزئية
سالبة كلية تنعكس … كنفسها وليس فيها اللبس
سالبة جزئية لم تنعكس … عكس استواء وعلى ذا انقضى
ما عكس ذا والصدق والكيف بقا … في الفرع كالاصل كما قد وقعا

بتبديل

فصل في عكس النقيض

تبديل ما قد كان موضوعا بما … ينا قض المحمول مع ما التزما
في المستوي عكس نقيض حققا … لذات حمل عند من قد سبقا
ومنه عكس ذات شرط يعرف … ومذهب التالين فيه زيف
فذات ايجاب هنا كالسالبة … ثم وذات السلب مثل الموجبة

فصل في القياس

قياسهم قولان قل او اكثر … يلزمه بالذات قول آخر
ان ذكر القول الذي يلزم او … نقيضه بالفعل فيه فراو
ان اسمه لديهم استثنائي … والاقترانى سواه جاء لي
موضوع مطلوب الاخير اصغر … كذلك المحمول منه اكبر
وسم صغرى ذات اصغر وقل … كبرى لذات اكبر كما نقل
وما الى مكرر فاوسط … بدونه المطلوب لا يرتبط
فان يكن محمول صغرى يجعل … موضوع كبرى فهو شكل الاول
او عكس ذا فرابع او حملا … في الكل فهو الثاني حيث حصلا
او كان في كليهما موضوعا … فثالث فاستخرج الفروعا
ايجاب صغرى ثالث الاشكال مع … كلية الكبرى او الصغرى وقع
شرطا له لكي يكون منتجا … لكن سوى جزئية لن ينتجا
فينتج الموجبتان الموجبة … وغير تين منتج للسالبة
فاخلف او بالعكس للصغرى ابن … ذا الشكل او بالعكس الكبرى فان

تعكس فالترتيب ايضاً يعكس … ثم النتيجة التي تلتمس
كلية الصغرى وايجابهما … لرابع الاشكال شرطاً علما
او غير ذا وهو ان تختلفا … كيفاً ولكن ينبغي ان يوصفا
احدهما بانها كلية … حتى تنال الغاية السنية
فان تجب الكلي تستنتج عن … سالبة كلية صغرى اقترن
موجبة كلية بها ولا … ينتج كلياً سوى هذا بلى
ينتج جزئياً فان سلب علم … في الايجاب لهذاك لزم
وان يكن هناك سلب وجدا … فانه ينتج سلباً ابدا
بالعكس للترتيب او بالخلف … قد بينوا ذا الشكل او بالعكس في
كليهما او عكس صغراه فقط … او عكس كبراه على هذا النمط

فصل في قياس الاستثناء وفي شرائط الشكل الاول

ايجاب صغرى اول ملتزما … كلية الكبرى له تحتما
ضروبه اربعة اولها … موجبة كلية ومثلها
والثاني من كليتين اعتبرا … سلب كبراه فخذ ما ذكرا
ثالثها موجبتان التزما … جزئية الصغرى له فيعلما
موجبة جزئية تابعها … سالبة كلية رابعها
فينتج الكلي اولاها … وينتج الجزئي اخراها
ثانيه سلب ينتج السلب دما … سواه ما سواه فافهم واعلما

فصل

فصل في قيا

فصل في شرائط الشكل الثاني

واشترطوا في الثاني ان تختلفا … صغراه والكبرى بما يكتفيا
كلية الكبرى كذاك اوجبوا … فيه لكي يلزمه ما يطلب
ينتج هذا الشكل سلباً ابدا … لا غيره فلكن لذا اعتقدا
ما لم تكن جزئية فيه فقد … انتج كلياً وما هذا فقد في
انتاجه جزئية بالخلف … او عكس كبراه او الصغرى وفي
اخرها ينعكس الترتيب … وبعده ينعكس المطلوب
وينتج الاول من متصل … من رفع تاليه ووضع الاول
كذا الحقيقية من وضعهما … كمانع الجمع ومن رفعهما
كمانع الخلو والتمثيل … اليك في جيب ذا موكول

خاتمة في مواد

قياسهم يكون برهانياً … او جدلياً او مغالطياً
او ما الى خطابة قد انتما … او ما الى الشعر فما انقد ما
تاليفه من اليقين جعل … والثاني من مشهورة قد حصل
ثالثها من المشبهات … باوليات ومشهورات
رابعها من الذي قد مثلا … او ظنة والى من منهما اشتملا
على المخيلات لا غير وقد … يعتبر الوزن بذا البعض انفرد
والحمد لله على التمام … وافضل الصلوة والسلم

علی حجه حجه بسم البار والحجه

علی النبی المصطفی والآل ما دامت الآثار واللیل

این کتاب را بلطف خلاق انام

دهم شعبان سنه ... شد تمام

... ابن مرحوم حاجی محمد ...

۱۲۵۴

۸۰/۱/۲۰

خطی
۵